



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین  
آنچه ممکن نبود در کفِ او امکان بین

آهن اندر کف او نرمتر از مومی بین  
پیش نور رخ او اختر را پنهان بین

نم اندیشه<sup>(۱)</sup>، بیا قَلْزِمِ اندیشه نگر  
صورت چرخ بدیدی، هله، اکنون جان بین

جان بفروختی ای خر، به چنین مشتری  
رو به بازارِ غمش، جان چو علف ارزان بین

هر که بفسرد، بر او سخت نماید حرکت  
اندکی گرم شو و جنبش را آسان بین

خشک کردی تو دماغ از طلبِ بحث و دلیل  
بِفِشَانِ خویشت ز فکر و مَعِ بُرْهَانِ بین

هست میزان معینت و بدان می‌سنجی  
هله میزان بگذار و زر بی‌میزان بین

نَفْسِی موضع تنگ و نَفْسِی جای فراخ  
می جان نوش و از آن پس همه را میدان بین

سِحر کرده‌ست تو را دیو همی‌خوان قُلْ اَعُوذُ<sup>(۲)</sup>\*  
چونکه سرسبز شدی، جمله گل و ریحان بین

چون تو سرسبز شدی سبز شود جمله جهان  
اتّحادی عَجَبی در عَرَضِ و اَبْدَانِ بین

چون دمی چرخ زنی و سر تو برگردد  
چرخ را بنگر و همچون سر خود گردان بین

زانکه تو جزو جهانی، مثل کُل باشی  
چونکه نو شد صفتت، آن صفت از ارکان بین

همه ارکان چو لباس آمد و صنّعتش چو بدن  
چند مغرور لباسی، بدن انسان بین

روی ایمان تو در آینه اعمال ببین  
پرده بردار و درآ، شَعَشَعه ایمان بین

گر تو عاشق شده‌ای، حسن بجو، احسان نی  
ور تو عباس<sup>(۳)</sup> زمانی، بنشین احسان بین

لابه کردم شه خود را، پس از این او گوید  
چونکه دریاش بجوشد، دُر بی‌پایان بین

**\* ۱ قرآن کریم، سوره فلق (۱۱۳)، آیه ۵-۱**

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱)

بگو: به پروردگار صبحگاه پناه می‌برم،

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲)

از شر آنچه بیافریده است،

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳)

و از شر شب چون درآید،

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴)

و از شر جادوگرانی که در گرهها افسون می‌دمند،

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

از شر حسود چون رشك می‌ورزد.

**\*۲ قرآن کریم، سوره ناس(۱۱۴)، آیه ۶-۱**

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱)

بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم،

مَلِكِ النَّاسِ (۲)

فرمانروای مردم،

إِلَهِ النَّاسِ (۳)

خدای مردم،

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)

از شر وسوسه وسوسه‌گر نهانی،

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵)

آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند،

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

خواه از جنیان باشد یا از آدمیان.

**\*۳ قرآن کریم، سوره نحل(۱۶)، آیه ۹۸**

« فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. »

« و چون قرآن بخوانی، از شیطان رجیم به خدا پناه ببر.»

#### \*۴ قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۲۰۰

« وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. » (۲۰۰)

« و اگر از جانب شیطان در تو وسوسه‌ای پدید آمد به خدا پناه ببر، زیرا او شنوا و داناست.»

#### \*۵ قرآن کریم، سوره ق(۵۰)، آیه ۱۶

« وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُؤْسَوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. »

« ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.»

#### حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۲۸۴

گر چه وصالش نه به کوشش دهند  
هر قدر ای دل که توانی بکوش

#### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۴

بیشتر، احوال بر سُنَّتِ زُود  
گاه قُدْرَتِ، خارقِ سُنَّتِ شود

سُنَّتِ و عادت نَهاده با مَرّه  
باز، کرده خَرَقِ عادتِ مُعْجزه

بی‌سَبَبِ گَرِ عَزِّ به ما موصول نیست  
قُدْرَتِ از عَزَلِ سَبَبِ مَعْزول نیست

ای گرفتارِ سَبَبِ بیرون مَپَر  
لیک عَزَلِ آن مُسَبَبِ ظَنُّ مَبَر

هر چه خواهد آن مُسَبَبِ أَوْرَد  
قُدْرَتِ مُطْلَقِ سَبَبِها بَرِ دَرَد

لیکْ اَغْلَبْ بر سَبَبِ رانَد نَفَاذِ<sup>(۴)</sup>  
تا بِدَانَد طالِبِی جُسْتَن مُرَاد

چون سَبَبِ نَبُوَد چه رَه جَوید مُرید؟  
پَس سَبَبِ در راه می‌باید بِدید

این سَبَبِها بر نَظَرها پَرده‌هاست  
که نه هر دیدارِ، صُنْعَش را سِزاست

دیدهبی باید، سَبَبِ سوراخ کُن  
تا حُجُب را بَر کَنَد از بیخ و بُن

تا مُسَبَّبِ بیند اَنْدَر لامکان  
هَرزِه داند جَهْد و اِکْسَاب و دُکان

از مُسَبَّبِ می‌رَسَد هر خیر و شَر  
نیست اَسباب و وَسایط ای پدر

جُز خیالی مُنْعَقِد بر شاهراه  
تا بِمانَد دورِغَفَلَت چند گاه

### مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۱

با سلیمان، پای در دریا بنه  
تا چو داود، آب سازد صد زره

آن سلیمان، پیش جمله حاضرست  
لیک غیرت چشم‌بند و ساحرست

تا ز جهل و خوابناکی و فضول  
او به پیش ما و ما از وی مَلول<sup>(۵)</sup>

تشنه را دردِ سر آرد بانگِ رعد  
چون نداند کو کشاند اِبِرِ سَعَد<sup>(۶)</sup>

چشم او مانده ست در جوی روان  
بی خبر از ذوق آب آسمان

مَرَكِبِ هَمَّتْ سَوِي اسباب راند  
از مُسَبِّبٍ لَاجَرَمٍ محروم ماند

آنکه بیند او مُسَبِّبٍ را عیان  
کی نهد دل بر سبب های جهان؟

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

تو ز طفلی چون سبب ها دیده یی  
در سبب، از جهل بر چفسیده یی<sup>(۷)</sup>

با سبب ها از مُسَبِّبٍ غافل  
سوی این روپوش ها زان مایلی

چون سبب ها رفت، بر سر می زنی  
رَبَّنَا و رَبَّنَاها می کُنی

رَبِّ می گوید: برو سوی سبب  
چون ز صُنْعَمِ<sup>(۸)</sup> یاد کردی؟ ای عجب

گفت: زین پس من تو را بینم همه  
ننگرم سوی سبب و آن دَمْدَمَه<sup>(۹)</sup>

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا<sup>(۱۰)</sup>، کارِ توست\*  
ای تو اندر توبه و میثاق، سُست

حضرت پروردگار که به سست ایمانی چنین بنده ای واقف است می فرماید: هرگاه تو را به عالم اسباب باز گردانم، دوباره مفتون همان اسباب و علل ظاهری می شوی و مرا از یاد میبری. کار تو همین است ای بنده توبه شکن و سست عهد.

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم  
رحمتم پُرست، بر رحمت تنم\*\*

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا  
از گزم، این دم چو می‌خوانی مرا

### \* قرآن کریم، سوره انعام(۶)، آیه ۲۸

« بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ ۗ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

« بلکه آنچه را که زین پیش پوشیده می داشتند بر آنان آشکار شود، و اگر آنان بدین جهان باز آورده شوند، دوباره بدانچه از آن نهی شده اند بازگردند. و البته ایشان اند دروغ زنان.»

### \*\* قرآن کریم، سوره اعراف(۷)، آیه ۱۵۶

«...وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»

«...و رحمت من (حق تعالی) همه اشیاء را فرا گرفته است...»

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶۱

مشتری کو سود دارد، خود یکی ست  
لیک ایشان را در او ریب(۱۱) و شکی ست

از هوای مشتری بی‌شکوه  
مشتری را باد دادند این گروه

مشتری ماست الله اشتری(۱۲)\*  
از غم هر مشتری هین برتر آ

کسی که فرموده است: « خداوند می خرد »، مشتری ماست. بهوش باش از غم مشتریانی فاقد اعتبار بالاتر بیا.

مشتریی جو که جویان(۱۳) تو است  
عالم آغاز و پایان تو است

هین مکش هر مشتری را تو به دست(۱۴)  
عشق‌بازی با دو معشوقه بد است\*\*

### \* قرآن کریم، سوره توبه(۹)، آیه (۱۱۱)

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ... »

« خداوند، جان و مال مومنان را به بهای بهشت خریده است... »

### \*\* ۱ قرآن کریم، سوره احزاب(۳۳)، آیه (۴)

« مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ... »

« خدا در درون هیچ مردی دو قلب ننهاده است... »

یعنی امکان ندارد که یک شخص هم شیطان را دوست بدارد و هم خدا را.

### \*\* ۲ قرآن کریم، سوره بقره(۲)، آیه (۲۰۷)

« وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ. »

« کسی دیگر از مردم برای جستن خشنودی خدا جان خویش را فدا کند. خدا بر این بندگان مهربان است. »

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۷۴

چون خیالی در دلت آمد نشست  
هر کجا که می‌گریزی با تو است

جز خیالی، عارضی باطلی  
کو بود چون صبح کاذب آفلی

من چو صبح صادق از نور رب  
که نگردد گرد روزم هیچ شب

هین مکن لاحول عمران زاده‌ام  
که ز لاحول این طرف افتاده‌ام



مَرِّ مَرَا أَسْلَ وِ غِذَا لِحَوْلٍ بُوْد  
نورِ لِحَوْلِي كِه پيش از قَوْل بُوْد

تو هَمِي گيري پناه از من به حَق  
من نِگارِيده پناهم در سَبَق (۱۵)

أَنْ پَنَاهِم مَن كِه مَخْلَصَهَات بُوْد  
تو اَعُوْدُ اَرِي وِ مَن خُوْد اَنْ اَعُوْدُ

اَفْتِي نَبُوْد بَنَر از نَاشِنَاخت  
تو بَر يار وِ نَدَانِي عَشَقِ بَاخت

يار را اَعْيَارِ پنداري هَمِي  
شادِيِي را نامِ پِنهَادِي غَمِي

اين چُنِين نَخَلِي كِه لُطْفِ يارِ مَاسْت  
چونكه ما دُرْدِيم نَخَلَش دَارِ مَاسْت

اين چُنِين مُشْكِين كِه زُلفِ مِيرِ مَاسْت  
چونكه بِي عَقْلِيم اين زنجيرِ مَاسْت

اين چُنِين لُطْفِي چو نِيلِي مِي رُوْد  
چونكه فِرْعَوْنِيم چو نِ خُون مِي شُوْد

خون هَمِي گوِيْد: مَن اَبَم هِين مَرِيْز  
يُوسُفَم، كُرْگ از تَوَام، اِي پُر سِيْتِيْز

تو نَمِي بِيْنِي كِه يارِ بُرْدَبَار  
چونكه با او ضِد شُدِي، كَرْدَد چو مار؟

لَحْم (۱۶) او وِ شَحْم (۱۷) او دِيْگَر نَشُد  
او چُنَان بَد، جُز كِه از مَنظَر نَشُد

## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۳۵

گریمان جان فدای دوست کردند  
سگی<sup>(۱۸)</sup> بگذار ما هم مردمانیم

فُسُونِ قُلِّ اَعُوذُ و قُلِّ هُوَ اللهُ<sup>(۱۹)</sup>  
چرا در عشقِ همدیگر نخوانیم؟

غَرَضِها تیره دارد دوستی را  
غَرَضِها را چرا از دل نرانیم

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۲

چونکه عمرت بُرد دیو فاضحه<sup>(۲۰)</sup>  
بی‌نمک باشد اَعُوذُ و فاتحه

## مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۵۳

پس اَعُوذُ از بهر چه باشد چو سگ  
گشته باشد از تَرَفُّعِ<sup>(۲۱)</sup> تیزتگ<sup>(۲۲)</sup>

این اَعُوذُ آن است کای ترک خطا  
بانگِ بَر زَن بر سگت ره بَر گُشا

تا بیایم بر دَرِ خَرگاہِ تو  
حاجتی خواهم ز جود و جاہِ تو

چونکه تُرک از سَطُوْتِ<sup>(۲۳)</sup> سگ عاجز است  
این اَعُوذُ و این فغان ناجایز است

تُرک هم گوید: اَعُوذُ از سگ، که من  
هم ز سگ در مانده‌ام اندر وطن

تو نمی‌یاری<sup>(۲۴)</sup> بر این در آمدن  
من نمی‌آرم ز در بیرون شدن

خاک اکنون بر سر تُرک و فُنُق (۲۵)  
که یکی سگ هر دو را بندد عُنُق (۲۶)

حاشَ لِلَّهِ (۲۷)، تُرک بانگی بر زند  
سگ چه باشد، شیر نر خون قی (۲۸) کند

ای که خود را شیر یزدان خوانده‌ای  
سال ها شد، با سگی در مانده‌ای

چون کند این سگ برای تو شکار؟  
چون شکارِ سگ شده ستی آشکار

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۲

قُلْ أَعُوذُ بِكَ خَوَانِدُ بَايِدُ كَايِ أَحَدُ  
هَيْنَ ز نَفَاثَاتُ أَفْغَانِ وَزْ عَقْدُ

در اینصورت باید سوره قُلْ أَعُوذُ را بخوانی و بگویی که ای خداوند یگانه، به فریادرس از دست این دمندگان و این گره ها.

مِي دَمَنْدُ أَنْدَرُ گِرِهْ أَنْ سَا حِرَاتِ  
الْغِيَاثُ الْمُسْتَعَاثُ مِنْ بُرْدُ وَ مَاتِ

آن زنان جادوگر در گره های افسون می‌دند. ای خداوند دادرس به فریادم رس از غلبه دنیا و مقهور شدنم به دست دنیا.

لِيكُ بَرِ خَوَانِ مِنْ زَبَانِ فِعْلٍ نِيْزِ  
كِهْ زَبَانِ قَوْلِ سُسْتَسْتِ اِيْ عَزِيْزِ

در زمانه مَر تو را سه هم‌رهند  
آن یکی وافی و این دو غَدْرَمَنْدِ (۲۹)

آن یکی یاران و دیگر رَحْتُ و مال  
وَأَنْ سِيَوْمِ وَافِي سَتِ وَأَنْ حُسْنُ الْفِعَالِ (۳۰)

مال ناید با تو بیرون از قُصُورِ  
یار آید، لِيكُ آيدَ تَا بَهْ گُورِ

چون تو را روزِ اَجَلِ آید به پیش  
یار گوید از زبانِ حالِ خویش

تا بدینجا بیش هم‌ره نیستم  
بر سرِ گورَتِ زمانی بیستم

فعل تو وافیست زو کن مُلتَحِدَ (۳۱)  
که درآید با تو در قَعْرِ لَحَدِ

(۱) نَمِ اندیشه: قطره حقیر اندیشه

(۲) قُلْ اَعُوذُ: بگو پناه می برم

(۳) عَبَّاسُ: معروف به دَیس مروی بود که در لجاجت در گدایی شهرت داشت.

(۴) نَفَاذٌ: به سر آمدن و تمام شدن

(۵) مَلُولٌ: افسرده، اندوهگین

(۶) سَعْدٌ: خجسته، مبارک

(۷) چَسْبِیده یی: چسبیده ای

(۸) صُنْعٌ: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

(۹) دَمْدَمَةٌ: شهرت، آوازه، مکر و فریب

(۱۰) رُبُّوا لَعَالُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوبار به آنچه که از آن نهی شده اند، باز گردند.

(۱۱) زَبِيبٌ: زیب، شک، گمان

(۱۲) اِشْتَرَى: خرید، هم به معنی خریدن و هم فروختن است. اما غالباً به معنی خریدن بکار میرود.

(۱۳) جُوِيَانٌ: جوینده، طالب

(۱۴) دَسْتِ كَشِيْدِيْنٌ: لمس کردن، گدایی کردن، در اینجا به معنی طلب کردن

(۱۵) سَبَقٌ: ازل، قَدَمٌ

(۱۶) لَحْمٌ: گوشت

(۱۷) شَحْمٌ: پیه

(۱۸) سَگِيٌّ: درنده خویی، سگ بودن

(۱۹) قُلْ هُوَ اللهُ: بگو که خدا یکی است.

(۲۰) فَاجْضِحه: رسوا کننده

(۲۱) تَرْفَعُ: برتری جویی

(۲۲) تَبْرَتِكُ: دونده سریع، تیز حمله کننده

(۲۳) سَطُوْتٌ: حمله

(۲۴) نَمِيْ يَارِي: نمی توانی، یارِيسَنْ: توانستن، از عهده برآمدن

(۲۵) قَتُّقٌ: مهمان، کلمه ترکی

(۲۶) عُنُقٌ: گردن، جمع: اَعناق

(۲۷) حَاشَ لِلَّهِ: پناه بر خدا

(۲۸) قِيٌّ: استقراغ

(۲۹) عَدُّمَنْدٌ: فریبکار

(۳۰) حُسْنُ الْاَعْمَالِ: اعمال نیک

(۳۱) مُلتَحِدٌ: پناهگاه